

بایسته‌های «تقوای ظاهری» به‌عنوان شرط احراز مناصب عمومی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۵ محمدجواد ارسطا *

چکیده

نمی‌توان ادعا کرد تقوای ظاهری لزوماً ملاک معتبری برای سنجش جایگاه انسان‌ها در نزد خداوند متعال است؛ اما این ملاک ضابطه‌ای ناگزیر برای سنجش شایستگی افراد جهت تصدی سمت‌های عمومی به‌شمار می‌رود. نبود علم به باطن افراد، ما را ناگزیر از توسل به ملاک‌ها و بایسته‌های ظاهری برای سنجش شایستگی افراد می‌کند. از نظر عقلی نیز احتمالاً افرادی که واجد شاخص‌های تقوای ظاهری هستند، شایستگی بیشتری از سایرین برای تصدی مناصب عمومی دارند. باین‌حال مستندات روایی و عقلی نشان می‌دهد وجود چنین شاخص‌هایی، از ضرورت نظارت در حین مسئولیت نخواهد کاست و صرف وجود چنین ملاکی در افراد، نمی‌تواند عذری برای سهل‌گیری در نظارت بر ایشان شود. افزون‌براین یکی از نکات مهم در استفاده از ملاک تقوای ظاهری، تشخیص درست ضوابط این ملاک و شناسایی اولویت‌ها در میان این ضوابط است. براساس روایات صفاتی نظیر امانتداری و راستگویی از مهم‌ترین ضوابط در تشخیص تقوای ظاهری به‌شمار می‌روند. همچنین در تزامن احتمالی ضوابط تقوای ظاهری، ضوابطی اولویت دارند که مناسبت و ارتباط بیشتری با تصدی سمت‌های عمومی دارند.^۱

واژگان کلیدی: تقوای ظاهری، گزینش، شایسته‌سالاری، عدالت، صلاحیت.

*. عضو هیئت علمی پردیس فارابی دانشگاه تهران (mjarasta@ut.ac.ir).

۱. از تشریک مساعی جناب آقای دکتر محمد منصوری بروجنی در روند آماده‌سازی این مقاله تشکر و سپاس‌گزاری می‌کنم.

مقدمه

با مفروض گرفتن این قضیه که بشر دارای کرامت ذاتی است و کرامت اکتسابی فقط بر خداوند معلوم می‌شود، این پرسش ایجاد می‌شود که آیا تقوای ظاهری می‌تواند ملاکی برای تصمیم‌گیری‌های نظام سیاسی باشد؟ این بررسی فارغ از آن صورت می‌گیرد که رویه جاری چیست و آیا چنین رویه‌ای جای دفاع دارد یا نه. نهادهای دولتی گاه برای افراد دارای تقوای ظاهری بیشتر، امتیازاتی در نظر می‌گیرند. نمی‌توان ادعا کرد این قبیل امتیازدهی‌ها صددرصد نادرست است، ولی چنین نیست که این رویه الزاماً درست باشد. برای نادرست بودن این قبیل امتیازات روایات متعددی در دست است.

در روایت است که امیرالمؤمنین (ع) در بدو پذیرش خلافت بیاناتی درباره شیوه کار خود داشته و در آن خلال بیان کردند: «فَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ وَ الْمَالُ مَالُ اللَّهِ يُفْسَمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ لَا فَضْلَ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلَيَّ؛ شما بندگان خدایید، مال نیز مال خداست که بین شما به تساوی تقسیم می‌شود و نزد من در آن برای کسی نسبت به دیگری برتری نیست» (مجلسی، ۱۴۱۱ق: ج ۳۲، ص ۱۷). درباره نحوه تقسیم بیت‌المال حدیث مشابهی از امام صادق (ع) نقل شده است که می‌فرمایند: «أَهْلُ الْإِسْلَامِ، هُمْ أَبْنَاءُ الْإِسْلَامِ أُسْوَى بَيْنَهُمْ فِي الْعَطَاءِ وَ فَضَائِلُهُمْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَجْعَلُهُمْ كَبْنِي رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا يَفْضُلُ أَحَدٌ مِنْهُمْ لِفَضْلِهِ وَ صَلَاحِهِ فِي الْمِيرَاثِ عَلَى آخَرَ ضَعِيفٍ مَنقُوصٍ» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق: ج ۱۵، ص ۱۰۶). امام، این سیره را به پیامبر اکرم (ص) نسبت می‌دهند و فضیلت‌های بندگان را، اموری بین ایشان و خدا عنوان می‌کند.

در برخی روایات بهره‌مندی از هرگونه امتیاز نفی شده است. نمونه آن روایتی از پیامبر اکرم (ص) است. بند کفش ایشان در هنگام طواف کعبه پاره و در نتیجه کفش بلااستفاده شده بود. یکی از مسلمانان بند کفش خود را گشود و به پیامبر (ص) تقدیم کرد. ایشان در واکنش به این عمل فرمودند: «هذه أثره و لا اقبل أثره؛ این امتیاز

است و من امتیاز قبول نمی‌کنم» (محمدری شهری و جمعی از پژوهشگران، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۲۲۶). وقتی پیامبر امتیاز قبول نکند، غیر ایشان به طریق اولی باید از این امر حذر کند. از حیث کارکردی نیز این قبیل امتیازدهی‌ها، حساسیت‌برانگیز است و برخلاف تصور، موجب جذب افراد نمی‌شود؛ چراکه انسان‌ها نه با دیدن تبعیض، بلکه با مشاهده عدالت جذب می‌شوند.^۱

این روایات نشان می‌دهند در استفاده از تقوای ظاهری به‌عنوان شرطی برای احراز مناصب عمومی، دقایقی وجود دارد که رعایت آن سبب می‌شود از امتیازدهی، تفضیل و تبعیض ناروا بر حذر باشیم.

۱. جایگاه تقوای ظاهری نزد خداوند

براساس موازین دینی نمی‌توان فردی را که دارای شرایط ظاهری عدالت برای تصدی منصبی است، نزد خداوند محبوب‌تر از فردی دانست که فاقد این شرایط است. این ادعا مستند به دلایل روایی فراوانی است. در روایت است گاهی خداوند انسانی را دوست دارد، ولی عمل او را مبعوض می‌شمارد و گاهی عمل انسانی را دوست دارد، ولی خود او را مبعوض می‌شمارد (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۲۱۶). چگونه امکان‌پذیر است که خداوند شخصی را دوست داشته باشد، اما عملش را مبعوض

۱. این بیان نافعی تبعیض مثبت نیست، اما این قبیل امتیازدهی‌ها تبعیض مثبت به‌شمار نمی‌رود؛ چراکه تبعیض مثبت باید برای عموم مردم، موجه باشد. به‌طور کلی موضوع تبعیض مثبت افرادی هستند که به‌دلیل شرایط خاص خود، در تحدیداتی قرار گرفته‌اند که ایشان را از استیفای حقوق خود عاجز می‌کند. این افراد بدون حمایت حکومت نخواهند توانست در شرایط عادلانه قرار گیرند. برای ایجاد شرایط عادلانه و عادی‌سازی وضعیت این افراد، نسبت به آنها باید اقدامات ویژه‌ای صورت گیرد که این اقدامات ویژه را تبعیض مثبت می‌نامند. برای تبعیض مثبت نمونه‌های فراوانی در اسلام وجود دارد. در فرمایش امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر، نگاه ویژه به افراد حاشیه‌ای جامعه برجسته است. حضرت درباره این اقشار می‌فرماید: «... فَإِنَّ سَخَطَ الْعَامَّةِ يُجْجِفُ بِرَضَى الْخَاصَّةِ وَ إِنَّ سَخَطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَقَرُ مَعَ رَضَى الْعَامَّةِ ... وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِعُوكَ لَهُمْ وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ». حضرت می‌فرماید باید خشنودی عوام مردم را هرچند به خشم خواص منجر شود، ترجیح دهی؛ زیرا قوام دین و انبوهی مسلمین، به خشنودی عوام مردم است.

بشمارد؟ آیا ممکن است انسانی به رغم عمل ناصواب، انسانی خوب باشد؟ این روایت را باید ناظر به مواردی بدانیم که عملکرد فرد اشتباه است، اما نفساً و از نظر صفات درونی، انسانی پسندیده است. ممکن است فردی صفات خداپسندانه‌ای داشته باشد؛ صفاتی نظیر موذی نبودن، پرهیز از آسیب‌رسانی به دیگران، کینه‌توز نبودن یا بخشنده بودن؛ اما عملکرد وی، مبتنی بر این صفات خوب شکل نگرفته باشد. یا اینکه ممکن است مسلمانی سالیان سال، در میان مسلمانان زندگی کند، اما عاقبتش شر شود. چنین شخصی مصداق کسی است که خداوند عملش را دوست دارد، اما خودش را دوست ندارد؛ زیرا صفات پسندیده انسانی در او نیست.

در زمان پیامبر اکرم (ص) دو یا سه تن از مشرکان را که با مسلمانان جنگیده بودند، برای اقامه حد آوردند. نوبت اعدام یکی از آنان که رسید، پیامبر (ص) فرمودند: این شخص را اعدام نکنید. آن فرد از چرایی امر پرسید و شنید: خداوند به من وحی کرد که تو در میان قوم و قبیله‌ی خودت [و نه در میان مسلمانان] فردی بخشنده هستی و تو را نکشم. همین پاسخ زمینه‌ای برای اسلام آوردن او شد^۱ (امام علی بن موسی الرضا (ع)، ۱۴۰۶ق: ۳۶۲). پس ممکن است که کسی با وجود صفات عالی‌ه انسانی، هنوز مسلمان نشده باشد و متقابلاً مسلمانی باشد که به مناسکی نظیر نماز و روزه پایبند است، اما صفات عالی‌ه انسانی در او نبوده، بلکه دچار صفات ناپسند باشد؛ تاجایی که در نتیجه ابتلا به این صفات، در پایان عمر با اسلام از دنیا نرود. قرآن به نقل از حضرت یعقوب (ع) می‌فرماید: «نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید و اسلام را تا پایان با خود حفظ کنید» (آل عمران: ۱۳۲). به عبارت دیگر اسلام

۱. بخشنده‌گی از صفاتی است که در روایات فراوان بر آن تأکید شده است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى؛ دست دهنده از دست گیرنده برتر است» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ص ۳۶). شاید حکمت این تأکید در این است که گذشت انسان از مال، نشان بلوغ و تعالی روحی است. وابستگی به مال یکی از بزرگ‌ترین وابستگی‌های انسانی است و هرکسی قادر به بریدن از مال نیست. کسی بر چنین امری توانا می‌شود که این دلبستگی را برای خود کمرنگ کرده باشد.

فقط مجموعه‌ای از اعمال و رفتار ظاهری نیست، بلکه در کنار این اعمال ظاهری، وجود برخی صفات باطنی نیز شرط است. اگرچه از صفات باطنی غفلت می‌کنیم، اما بیشتر روایات ما را به آن صفات توجه می‌دهد.

راجع به این مسئله روایات دیگری نیز هست. یکی از آنها روایتی از حضرت موسی (ع) است. خداوند متعال به موسی (ع) گفت: در نوبت بعدی مناجات، شخصی را بیاور که خود را از او برتر می‌دانی. حضرت هرچه گشت، هیچ فردی را پیدا نکرد. نهایتاً به سگی بیمار رسید. ایشان به گردن سگ طناب انداخت که با خود ببرد. با این حال در میانه راه، سگ را رها کرد و وقتی به مکان مناجات رسید، گفت: خدایا، کسی را پیدا نکردم. خداوند در پاسخ گفت: اگر کسی را به همراه خود می‌آوردی، نام تو را از دیوان نبوت می‌زدودم (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ق: ۲۱۸). مرتبه موجودات را عاقبت ایشان مشخص می‌کند و از این امر نیز فقط خداوند آگاه است.

در مناقب آل ابی‌طالب (ع)، از شخصی به نام طاووس، فقیه اهل سنت، نقل شده است که: شبی برای طواف و عبادت به کعبه رفته و صدایی را شنیدم که شخصی با کلماتی زیبا و درعین حال با سوز و گداز زیادی خدا را می‌خواند و گریه می‌کند. آن قدر برای من جالب توجه بود که به سخنان این شخص گوش دادم، تا اینکه به اینجا رسید که: «منزهی تو، دیگران تو را عصیان می‌کنند، گویا که اصلاً تو را نمی‌بینند، و تو آن چنان حلم و بردباری می‌ورزی در برابر این عصیان که گویا اصلاً تو را عصیان نکرده‌اند. خدایا، تو با کارهای نیکی که به مخلوقات خود می‌کنی، به ایشان محبت می‌ورزی، گویا تو بدان‌ها نیاز داری، حال آنکه تو بی‌نیازی». بعد حضرت روی زمین افتاد و سجده کرد. من در حالی به طرف این شخص رفتم که امام سجاد (ع) را نمی‌شناختم. سر حضرت را بلند کردم و روی زانوی خودم گذاشتم. با دیدن وضعیت حضرت گریستم و از اشک من، ایشان به حال خود آمد و پرسید: کیست که مرا به خود مشغول کرده و مانع از ذکر پروردگارم شده است؟ خود را معرفی کردم و گفتم: علت این جزع و فزع شما چیست؟ ما که عصیان‌گریم

باید چنین کنیم، نه شما که نسب به پاکان می‌برید. حضرت (ع) فرمودند: هیئات، سخن گفتن از پدر و مادر و جدم را واگذار و گمان نبر که چون فرزند چنین کسانی هستم، اهل نجات خواهم بود. جنت از آن کسی است که اطاعت کند، هرچند عبد حبشی باشد (عبد حبشی کنایه از کسی است که از حیث ظاهری و موقعیت اجتماعی وضعیت مطلوبی ندارد). بعد حضرت چنین استدلال کرد که آیا این آیه قرآن را نشنیدی که خداوند می‌فرماید: «وقتی که نفخ صور شود، نسب‌ها برداشته می‌شود» (مؤمنون: ۱۰۱). در ادامه فرمود: فردای قیامت چیزی به تو سود نخواهد رساند؛ مگر عمل صالحی که از پیش، فرستاده باشی (ابن شهر آشوب، ۱۴۳۱ق: ج ۴، ص ۱۵۱). این جملات و روایات، به وضوح دلالت می‌کند که ظواهر، ملاک قضاوت الهی نیست و قضاوت الهی، اساسی متفاوت با پندارهای انسان‌ها دارد.

۲. تقوای ظاهری به مثابه ضابطه ناگزیر

باین وصف که ملاک برتری انسان‌ها بر یکدیگر تقواست و از سوی دیگر فقط خداوند از میزان تقوای افراد خبر دارد، بر چه اساسی در امور اجرایی، تقوای ظاهری ملاک گرفته می‌شود؟ این ابتننا ناشی از اقتضائات مقام عمل است که لاجرم باید مبنا و معیاری وجود داشته باشد. دولت اسلامی نیازمند ضابطه‌ای برای نحوه اجرا و عمل است که با تعالیم دینی نیز سازگار باشد. این ضابطه، تقوای ظاهری یا همان عدالت است. شرط شدن عدالت برای تصدی سمت‌هایی نظیر قضاوت و رهبری، به منظور ضابطه‌مند کردن گزینش در آنهاست. مسلماً اگر فردی در این ضابطه گنجید، به این معنا نیست که فی الواقع و نزد خداوند نیز برتر از کسی است که در چارچوب آن ضابطه نگنجیده است.

احتمال خطا و لغزش در اعمال چنین معیارهایی، دلیل مناسبی برای کنار نهادن آنها نیست؛ زیرا همان قدر که احتمال لغزش و خطا وجود دارد، این احتمال که چنین ضوابطی موجب نیل بیشتر به اهداف اسلامی شود نیز وجود دارد. به عبارت دیگر در این جهان به علم غیب دسترسی نداریم و ناگزیر از توسل به طرقی هستیم که با

ضریب اطمینان بیشتری موجب نیل به اهداف می‌شود. برای مثال دلایل دینی و عقلایی می‌گوید انتصاب فرد عادل به قضاوت، رهبری یا ریاست‌جمهوری بیشتر به تأمین اهداف اسلامی کمک خواهد کرد. چنین ادعایی، به آن معنا نیست که این راه به‌تنهایی موجب تأمین هدف دولت اسلامی است.

برای پیگیری اهدافی نظیر قضاوت عادلانه و مطلوب اسلام در جامعه، چاره‌ای جز استفاده از افرادی که براساس ظواهر، هم متشرع و هم عادل باشند، وجود ندارد. چنین روشی، اهداف موجود را در حد ظن و گمان قابل‌کسب در این دنیا، تأمین می‌کند. نمی‌توان انکار کرد که ترجیح ظواهر ممکن است مانع دستیابی افراد شایسته‌تر به سمتی شود، اما در شرایطی که هیچ راه دیگری برای شناسایی افراد شایسته‌تر وجود ندارد، دلیلی برای فرو گذاشتن ظواهر وجود ندارد. دنیا عالم تراحمات است و چاره‌ای جز ارزیابی افراد براساس ظواهر وجود ندارد. امیرالمؤمنین (ع) با اینکه به‌عنوان امام معصوم، به علم غیب دسترسی دارد، براساس همین ظواهر تصمیم می‌گیرد. یکی از نمونه‌های تصمیم‌گیری بر اساس ظواهر در نامه ۷۱ نهج البلاغه آمده است. ایشان منذرین جارود عبدی را نصب و پس از مدتی عزل می‌کند و در این باره می‌فرماید: «آنچه موجب شد من در مورد تو به اشتباه بیفتم، صالح بودن پدرت بود» (سید رضی، ۱۴۱۴ق: ۴۶۰).

۳. لزوم اجرای دقیق موازین برای مسئولین باتقوا

این ادعا که تمسک به ضوابط ظاهری منجر به افت کیفیت زمامداری می‌شود، چندان پذیرفتنی نیست؛ بلکه به نظر فرو گذاشتن ضوابط چنان نتیجه‌ای به بار می‌آورد. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلُكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكَوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹).

ج ۲، ص ۵۳۹).^۱ براساس این روایت ترک اجرای دقیق و بدون تبعیض احکام اسلامی، موجب هلاک یک امت می شده است. از این قبیل روایات که ترک احکام الهی موجب فروپاشی دولت می شود، فراوان است. برای مثال از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که فرمود: «يَسْتَدِلُّ عَلَى إِدْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعٍ: تَضْيِيعُ الْأُصُولِ، وَ التَّمَسُّكُ بِالْفُرُوعِ، وَ تَقْدِيمُ الْأَرَاذِلِ، وَ تَأْخِيرُ الْأَفْاضِلِ» (صدرايي خويي و مهریزی، ۱۳۸۰: ج ۷، ص ۲۰۷). این دو روایت افول دولت ها را به «تبعیض در اجرای احکام» نسبت می دهند.

به رغم وجود روایات راجع به سخت گیری در اجرای موازین، حتی در قبال افراد دارای تقوای ظاهری، برخی بر این باورند که تقوای درونی یک عامل کنترل کننده تمام عیار است و با وجود عدالت و تقوا می توان از عملکرد درست مسئولان اطمینان یافت. براساس همین نگاه بعضی فقها معتقدند مادام که ولی فقیه عدالت و تقوا داشته باشد، قادر به تعطیل اصول قانون اساسی است. یکی از علما می فرمایند: «معنای ولایت مطلقه فقیه این است که فقیه حاکم، تشخیص مصلحت می دهد که آیا کشور با قوه قضائیه اداره شود یا بدون قوه قضائیه» و به همین نحو در باب قوه مقننه و قوه مجریه این سخن را بیان می کنند (مؤمن قمی، ۱۴۲۵ق: ج ۳، ص ۵۱۵). زیربنای این ایده، آن است که برای کنترل ولی فقیه، علم به وجود عدالت و تقوا در وی کافی است؛ و اگر احراز شود که عملی برخلاف عدالت و تقواست، آنگاه می توان وی را مورد مؤاخذه قرار داد یا آثاری فقهی بر آن مترتب دانست. قائل به این نظریه به این

۱. این روایت با تعبیرات مشابه در منابع دیگر نیز ضبط شده است. در تعبیر دیگری آمده است: «إِنَّمَا أَهْلُكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَابْتِغَاءُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ قَاطِمَةَ بَنَتْ مُحَمَّماً سَرَقَتْ لَقُطِّعَتْ يَدُهَا» (محمدي ری شهری و جمعی از پژوهشگران، ۱۳۹۱: ج ۳، ص ۸۸).

توجه نکرده که اصولاً ضابطه‌مند کردن اعمال قدرت ولی فقیه، خود راهی برای کنترل وی است.^۱

امیر مؤمنان (ع) در مورد برترین اصحاب، بلکه فرزندان خود، شدیدترین نظارت‌های ممکن را اعمال می‌کرد؛ و این نظارت نیز به‌رغم احراز عدالت و تقوای ایشان انجام می‌گرفت. امام علی (ع) یکی از یارانش به نام ابوالاسود دوئلی را به سمت قاضی منصوب و پس از مدتی او را عزل کرد. ابوالاسود به امام (ع) عرض کرد: من نه جنایتی کردم و نه خیانت؛ چرا مرا عزل کردید؟ امام فرمودند: «إِنِّي رَأَيْتُ كَلَامَكَ يَعْلُو كَلَامَ خَصْمِكَ» (نوری، ۱۴۲۰ق: ج ۱۷، ص ۳۵۹). حضرت یکی از اصحاب خاص خود را به سمت قضا منصوب کرده بود و او را نیز تحت نظر داشت، چنان نظارتی که بلند بودن صدای او را موجب عزلش قرار داد.

روایتی دیگر، راجع به یکی از فرزندان امیرالمؤمنین (ع)، یعنی امام حسین (ع) است (مجلسی، ج ۴۲، ص ۱۱۷-۱۱۸).^۲ وقتی عقیل به معاویه می‌پیوندد، معاویه برای تحریک عقیل نسبت به حضرت علی (ع)، از وی راجع به ماجرای آه‌ن تفتیده می‌پرسد. در روایت است که عقیل می‌گرید و می‌گوید: من اول ماجرای دیگری برای تو نقل می‌کنم و پس از آن ماجرای خود را خواهم گفت. وی می‌گوید: مهمانی برای یکی از فرزندان امیرالمؤمنین (ع) رسید، وی درهمی قرض کرد و با آن نان خرید. چون احتیاج به خورش داشتند، از قنبر خواست تا سهم ایشان از عسل بیت‌المال را زودتر دهد. قنبر نیز چنین کرد. امیرالمؤمنین (ع) در حال سرکشی از بیت‌المال بودند^۳

۱. این نظر در پاسخ کسانی ابراز شده که مدعی بودند ولایت مطلقه فقیه به معنای دیکتاتوری است. ایشان معتقد است ولایت مطلقه یعنی عمل کردن حاکم بر طبق موازین اسلامی؛ اما تشخیص این موازین به عهده خود ولی فقیه است. پرسش اینجاست که با این شیوه تفسیر از ولایت مطلقه فقیه، چگونه ایراد استبداد را پاسخ خواهیم گفت؟

۲. این روایت راجع به امام حسین (ع) نقل شده است. مرحوم علامه هیچ تحلیلی بعد از این روایت ارائه نداده‌اند، درحالی‌که اگر روایت مورد قبول نباشد یا نیازمند توجیه باشد، بیانی در ادامه آن می‌آورد. به نظر می‌رسد این روایت هیچ منافاتی نیز با عصمت ائمه ندارد.

۳. این نیز خود نشان‌دهنده وجود کنترل بیرونی به‌رغم وجود صفات عدالت و تقواست.

و متوجه تغییر در ظرف غسل شدند. از قنبر ماجرا را جویا شد و وی نیز ماوقع را شرح داد. امیرالمؤمنین (ع) عصبانی شده و امام حسین (ع) را به حضور طلبیدند. امام علی (ع) تازیانه را در برابر امام حسین (ع) بلند کردند و ایشان، امیرالمؤمنین را به حق برادر شهیدشان، جعفر سوگند دادند. امام علی (ع) ساکن شدند و از امام حسین (ع) پرسیدند: چه چیزی باعث شد قبل از قسمت بیت المال، سهم خود را برداری؟ ایشان پاسخ گفتند: برای ما حقی در بیت المال است و به اندازه حق خود از بیت المال برداشتم. امام علی (ع) پاسخ گفتند: پدرت فدای تو شود، هرچند تو حق داشته باشی، نباید قبل از انتفاع سایر مسلمانان از حق خود بهره مند شوی. حضرت سپس از پول خود، مبلغی به قنبر دادند تا بهترین غسل موجود در بازار را خریداری کند. امام، غسل را در ظرف ریخته و پس از محکم کردن در آن، می‌گیرند و می‌گویند: خدایا حسین را بیمارز، او نمی‌دانست. این روایت نشان می‌دهد در کنار عامل کنترل درونی، وجود کنترل بیرونی نیز ضروری است و چنین کنترلی حتی نسبت به برترین افراد نیز باید به دقت اعمال شده و هیچ چشم‌پوشی در آن نباید باشد.

۴. ملاک‌های اصلی برای احراز تقوای ظاهری

در روایت از امام صادق (ع) است که: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اَعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِدَٰلِكَ وَ لَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ص ۱۰۵). برخلاف آنچه امروزه رایج است، صلاح ظاهر به رکوع و سجود طولانی نیست؛ چراکه این کار از سر عادت است و فرد از ترک آن به وحشت می‌افتد؛ بلکه در نقطه مقابل باید راست‌گویی و امانت‌داری فرد را بررسی کرد. چنانچه برای تشخیص صلاحیت تصدی یک سمت عمومی از تقوای ظاهری استفاده می‌شود، باید متوجه بود که این ملاکات در نماز و

روژه خلاصه نمی‌شود؛ بلکه مهم‌تر از چنین ملاک‌هایی، راست‌گویی و امانتداری^۱ افراد است.

اهمیت راست‌گویی ناشی از نقش حائز اهمیت آن در پایداری جامعه است. جامعه با قراردادهایی که - چه به‌صورت مکتوب و چه به‌صورت شفاهی - فی‌مابین مردم منعقد می‌شود، قوام می‌یابد. تمامی روابط اجتماعی را نیز می‌توان یک قرارداد دانست؛ از دوستی گرفته تا ازدواج. دروغ‌گویی منجر به سلب اعتماد بین مردم شده و این سلب اعتماد به از دست رفتن اعتبار قراردادهای اجتماعی و لاجرم پراکندگی و تفرق مردم می‌انجامد.

امانت در اسلام معنای گسترده‌ای داشته و منحصر در رد مال به صاحب آن نیست. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «کشته شدن در راه خدا، همه گناهان را می‌پوشاند، مگر خیانت در امانت را. کسی را که امانتی گرفته و پس نداده می‌آورند و به او می‌گویند: امانت را ادا کن. پس می‌گوید: چگونه ادای امانت کنم، وقتی دنیا تمام شده است؟ پس دستور داده می‌شود: او را در جهنم بیندازید». حضرت جملات را تا به اینجا ادامه می‌دهد که گمان نبرید امانت پولی است که از کسی گرفته می‌شود و به او پس داده نمی‌شود، بلکه معنای گسترده‌ای دارد: «امانت در نماز است، امانت در روزه است، امانت در سخن است [که دیگری به شما می‌گوید] و سنگین‌ترین آن اموالی است که دیگران نزد شما گذاشته‌اند» (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۲).

بدون تردید مفهوم امانت را می‌توان بر قراردادهای اجتماعی نیز حمل کرد. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (النساء: ۵۸). در تفسیر این آیه گفته‌اند که امانت به‌معنای رهبری و امامت است (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ص ۹۸). رهبر امانتی از خدا برعهده دارد که باید آن را در جای خود ادا کند.

۱. جالب آنکه این دو معیار امروز به نیاز مبرم جامعه تبدیل شده؛ به‌نحوی که دروغ‌گویی نقل مردم شده است، یا گفته می‌شود اگر دروغ نگوئیم کارمان انجام نمی‌شود.

چنان‌که از روایات استفاده می‌شود، هر مسئولیتی چه از ناحیه خدا و چه از ناحیه انسان دیگر برعهده انسان قرار داده شده باشد، امانت است.

در روایت دیگری از پیامبر (ص) آمده است: «المجالس بالامانة» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ص ۶۶۰). امام صادق (ع) در توضیح بیشتر راجع به این حدیث می‌فرمایند: «هیچ‌کس حق ندارد سخنی را که مورد کتمان صاحب سخن است، برای دیگران بازگو کند، مگر با اذن صاحب سخن»^۱ (همان). این حدیث در مورد سخنان مقامات عمومی نیز صدق می‌کند.^۲ حتی برای کشف حقیقت زندگی مقامات عمومی یا نامزدهای تصدی مقامات دولتی که در معرض انتخاب مردم هستند و مردم باید آگاهی درستی نسبت به آنها پیدا کنند، راه‌های درستی وجود دارد و نیازی به زیر پا گذاشتن این حدیث نیست؛ زیرا ضرر زیر پا گذاشتن موازین برای کشف حقیقت درباره افراد، از ضرر تصدی منصب دولتی و عمومی توسط فرد ناصالح بیشتر است. اگر چنین رفتاری در یک مورد مجاز دانسته شود، در موارد دیگر نیز این رفتار به طریق اولی مجاز دانسته خواهد شد. این رفتار مصداق آن شعر و حکایت گلستان سعدی می‌شود که: «اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی؛ بر آورند غلامان او درخت از بیخ». از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون فراوان تجربه شده است که چنانچه امری ناپسند یک بار مجاز دانسته شود، متعاقباً تالی‌های فاسد فراوان به همراه می‌آورد. قانون یعنی قانون و بزرگ‌ترین خطر برای قانون اجرای تبعیض‌آمیز آن است؛ چراکه به معنای نابود کردن ضابطه است. این استدلال درستی است که اگر تخلف از ضابطه در یک مورد - هرچند به نظر مجری، موردی بسیار مهم - اشکالی ندارد، چرا در موارد دیگر محل اشکال باشد؟ معنای دقیق ویژه‌خواری، زیر پا گذاشتن قانون در

۱. نقض این حدیث به کرات در رفتار روزمره ما دیده می‌شود. گفته می‌شود فلان نامه مجرمانه فاش شده است. اگر این نامه مجرمانه است، چرا فاش شده است؟ به همین طریق بسیاری از اخبار رسانه‌ها نقض همین ضابطه است.

۲. فارغ از اینکه ممکن است مقامات عمومی سخنانی را بیان کنند که افشای عمومی آن آثار نامطلوب امنیتی به همراه داشته باشد.

یک مورد خاص است. حساسیت پیامبر (ص) برای اینکه حتی یک بند کفش را به‌عنوان امتیاز نپذیرفت، عبرت و درسی جاودانه برای پیروان ایشان است که تا چه اندازه باید از ویژه‌خواری برحذر باشند.

نتیجه

روایتی که در ابتدای بحث اخیر از امام صادق (ع) نقل شد، این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که در تراحم ملاک‌ها کدام یک مهم‌تر است؟ به‌فرض محال اگر کسی مقید به مناسک روزمره دینی نظیر نماز و روزه باشد، اما درعین حال راستگو و امانتدار نباشد و در مقابل فردی راستگو و امانتدار (به مفهوم اسلامی کلمه) است و تقیدی به آدابی نظیر نماز و روزه نداشته باشد، کدام یک برای تصدی یک منصب عمومی صلاحیت بیشتری دارند؟ اگر چنین فرضی امکان وقوع داشته باشد، براساس حکم اولی^۱ نباید تردیدی کرد که فرد امانتدار و راستگو مقدم است؛ زیرا فرد امانتدار و راستگو قدرت بیشتری برای تأمین مصالح عمومی دارد.^۲ در تصدی مناصب عمومی، نیاز و ضرورت، صدق حدیث و امانت است. در چنین حالتی امر بین دو نفر دَوْران دارد که هر کدام بخشی از احکام اسلامی را رعایت می‌کنند؛ یکی به احکام عبادی و دیگری به احکام اجتماعی اسلام پایبند است. کسی که نماز و روزه وی بجاست، اما راستگو یا امانتدار نیست، درحقیقت بخشی مهمی از احکام اسلام را اجرا نمی‌کند. عملکرد این فرد با هدف تصدی مناصب عمومی سازگاری چندانی ندارد و در نقطه مقابل، عملکرد شخصی که راستگویی و امانتداری دارد، مناسب‌تر و بیشتری با حوزه اجتماعی و عمومی دارد.

۱. این وضعیت می‌تواند مشمول عنوان ثانوی نیز شود؛ چراکه گاهی به‌کارگیری فردی که مقید به آداب دینی نیست، انعکاس نامطلوبی در جامعه دارد و این انعکاس به‌قدری نامطلوب است که نفع ناشی از انتصاب چنین فردی را زائل می‌کند.

۲. مجدداً باید تأکید کرد که اگر دَوْران موجود در فرض اتفاق بیفتد، حکم آن چنین خواهد بود.

منابع

قرآن کریم

١. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، (١٤٠٣ق)، عوالي اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ١، تحریر مجتبی عراقی و شهاب الدین مرعشی، قم: مؤسسه سید الشهداء (ع).
٢. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، (١٤٣١ق)، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ٤، تحریر علی بن جمال اشرف حسینی، قم: المکتبه الحیدریه.
٣. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، (١٤٠٧ق)، عدة الداعي و نجاح الساعي، تصحیح: احمد موحدي قمی، بیروت: دارالکتب الاسلامی.
٤. حر عاملی، محمد بن حسن، (١٤١٦ق)، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ١٥، تحقیق: محمدرضا حسینی جلالی، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
٥. سید رضی، محمد بن حسین، (١٤١٤ق)، نهج البلاغة، تحقیق: صبحی صالح. قم: مؤسسه دارالهجرة.
٦. صدرایی خویی، علی و مهدی مهریزی، (١٣٨٠)، میراث حدیث شیعه، ج ٧، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.
٧. طبرسی، فضل بن حسن، (١٣٧٢)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ٣، تهران: ناصر خسرو.
٨. علی بن موسی الرضا (ع)، (١٤٠٦ق)، فقه الرضا: الفقه المنسوب للإمام الرضا (ع)، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
٩. کلینی، محمد بن یعقوب، (١٤٠٧ق)، الکافي، تحریر علی اکبر غفاری، ج ٢ و ٤، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
١٠. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (١٤٠٣ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ع)، ج ٤٢، بیروت: دار احیاء التراث العربی.